

سبک تربیت



آدم‌هایی که در باد حمایت خانواده و بودجه دولت خوابیده‌اند

مادر این اقیانوس بزرگ تربیت آکواریومی شده‌ایم

■ آیدین تبریزی

یک ماهی آکواریومی را ببینداز یکهو وسط دریا ببین چه بلایی سرش می‌آید؟! به دو ثانیه نمی‌رسد که قور نش می‌دهند و یک لیوان آب هم رویش... آیا انتظار دیگری در این باره دارید؟ شما انتظار دارید مثلاً یک گل سرخ را که از گل نازک تر به او چیزی نگفته‌اند بپرید در بیابان‌های لم یزرع زیر دمای ۵۰ درجه و گل سرخ مربوطه هم آخ نگوید؟! حالا به این فکر کنید ما چطور بچه‌هایمان را بزرگ می‌کنیم؟ بچه بزرگ می‌شود و ۴۰ سال دارد یعنی همه شواهد بیرونی دارد نشان می‌دهد این بچه، دست کم ۴۰ بار کیک تولدش را فوت کرده اما پدر و مادرش با او همان رفتاری را می‌کنند که با نوزادی که نیاز دارد پوشک مربوطه‌اش هر دو سه ساعت یک بار تعویض شود و هنوز یک بار هم کیک تولدش

■ **اعتراف می‌کنم من هم یک ماهی آکواریومی هستم**

با کلی شرم‌ندگی و تقاضای شطرنجی شدن با مربع‌های درشت -برای اینکه بازسازی چهارم خیلی سخت شود- من یک ماهی آکواریومی هستم چون تیزی نمی‌بینم که بروم دنبال غذا، نیازی به شکار و صید در خود احساس نمی‌کنم، چون در سیستم‌های دولتی به من آموخته‌اند باریکهای وجود دارد و نیازی به تقلا و جنب و جوش نیست. اگر سیستم‌های اقتصادی، دانشگاهی، خانوادگی و فردی ما را نگاه کنید می‌بینید نهایتاً چنین منطقی بر ذهن ما جاری است. مثلاً دانشگاه نیازی نمی‌بیند تقلا کند و بودجه‌ای برای خود دست و پا کند، به فرض دست به درآمذاری بزند اما چه راهی؟ مثلاً رفتن به سمت نسل سوم دانشگاه‌ها یعنی دانشگاه‌های کارآفرین، یا مثلاً مدیر مالی‌ای نمی‌بیند تقلا کند و درآمذاری کند چون کم یا زیاد بودجه‌ای می‌رسد و دستی از آن بالا چیره روزانه غذایی را در آکواریم رها می‌کند، بنابراین نیازی به تقلا و پویش نیست.

■ **فیزیک و ریاضی برای نجات یک زندگی کافی نیست**

جامعه را یک اقیانوس بزرگ در نظر بگیرید، آن بچه‌ای که به صورت آکواریومی بزرگ شده تا به خودش بچسبید قور تنش می‌دهند و یک لیوان آب هم رویش... چرا مدیران دولتی ما خلاق و ثروت آفرین نیستند؟ بسیاری از متخصصان و چهره‌های دانشگاهی ما معسلاً نمی‌توانند ثروت آفرینی کنند و اگر حقوق و آب بار یک ده دانشگاه و مراکز تحقیقاتی نباشد، در زندگی شان گر‌های اساسی می‌افتد چون ما یاد نگرفتیم در تک بازار و نیاز جامعه حرکت کنیم و ببینیم نیازها به چه سمتی می‌روند؟ یاد نگرفتیم تصویر و تصویری از بازارهای مغولی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی داشته باشیم. قبول دارم آدم وقتی می‌خواهد زندگی کند جایی به ریاضی هم نیاز پیدا نمی‌کند، به فیزیک هم نیاز دارد، به زیست‌شناسی و شیمی هم همین طور اما به جز اینها به چه؟ مثلاً تعداد یک دانش انسان از ارتباط یکبزرگه همین که بداند آن انسان در تک تک سلول‌های خود سیئوپلاسم و غشای سلولی دارد کافی است؟ همین که بداند با یک انسان واحد سر و کار دارد کافی است؟ یا مثلاً اگر آن انسان از ارتفاع پرت شود با شتاب ۹/۸ متر بر مجذور ثانیه به زمین اصابت می‌کند چطور؟ آیا مثلاً توانایی حل یک معادله دو مجهولی می‌تواند در این باره کارایی داشته باشد یا مثلاً اگر بدانی انواع پیوندهای مولکولی وجود دارد؟ آیا دانستن انواع پیوندهای مولکولی می‌تواند به ما در ارتباط بهتر با یک موجود زنده کمک کند؟ چقدر می‌تواند کمک کند؟

احتمالاً همه ما تصدیق خواهیم کرد آن چیزی که در آموزش و پرورش امروز و در متون و منابع درسی ما می‌گذرد تأمین‌کننده یک زندگی سالم نیست، چون اضلاع یک زندگی سالم بسیار فراتر از دانش ریاضی و فیزیک و شیمی است. این مطلب نمی‌خواهد در برابر ریاضی و فیزیک موضع بگیرد چون ما مرهون و مدیون این دانش‌ها هستیم اما می‌خواهد بگوید یک دانش آموز ممکن است نمره بالایی در ریاضی بگیرد اما در درون استرس و افسردگی داشته باشد، دانش‌آموزی ممکن است نمره بالایی در فیزیک بیابورد اما مشکلات روانی جدی‌ای داشته باشد که متأسفانه بهایی به آنها دنده نمی‌شود، یعنی نه آموزش و پرورش ما و نه مدارس

رافوت نکرده چون هنوز به یک سالگی هم نرسیده است. حالا به هر کدام از ما بگویند تسو ماهی آکوار یومی هستی... بهمان بر می‌خورد و خودمان را به در و دیوار می‌زیم که ثابت کنیم نه! من ماهی آکوار یومی نیستم، اصلاً نه من که تا هفت جدمان، ما همه ماهی‌های اقیانوس آرام و منجمد شمالی و جنوبی بوده‌ایم. خب همه شما ماهی‌های اقیانوس، همه شما نهنگ -گرچه تناقضی این وسط وجود دارد و آن اینکه از کی تا حالا نهنگ‌ها چیره غذایی روزانه در یافت می‌کنند و به خودشان زحمت شکار یک فقره ماهی کیلکا را هم نمی‌دهند- من از خودم مثال می‌زنم تا به کسی برخورد. من اعتراف می‌کنم یکی از آن ماهی‌های صدر صد آکوار یومی هستم، از آن ماهی‌هایی که فقط بلند ادای ماهی بودن را در آورند. کافی است اداره‌ای که در آن جا کار

و نه خانواده در بحث مهارت و آموزش مهارت‌های زندگی سکوت کرده‌اند. مثلاً یکی از اتفاقاتی که امروز در جامعه ما روی داده این است که کسی به درستی به‌زینه‌های یک زندگی را نمی‌داند و با آن رابطه برقرار نمی‌کند. مثلاً ما سال‌ها به زندگی‌های سوبسیدی عادت کرده‌ایم اما اگر این سوبسیدها بر داشته شود ما با چهره واقعی یک زندگی به‌زینه‌هایش روبه‌رو می‌شویم. یعنی اگر من نان و بنزین و قبض‌ها و حمل و نقل و آموزش و پرورش و هر چیزی که در زندگی مصرف می‌کنم را بدون یارانه دریافت کنم در آن صورت متوجه خواهم شد که بودن من چه هزینه‌هایی دارد. از آن سو فرزندان ما هم در سازه و چتر وسیع حمایتی به‌زینه‌های بودن خود را چندان حس نمی‌کنند. مثلاً آنها نمی‌دانند یک میلیون تومان واقعاً چقدر است؟ چرا؟ به خاطر اینکه ما سال‌ها با یک رفتار من‌درآوردی و شبه علمی خواستیم تنش و استرس را مثلاً از خانواده و از سر فرزندان خود دور کنیم؛ بنابراین گفته شد پدر و مادر خوب پدر و مادری است که فرزندان خود را بدون تنش‌های اقتصادی و پولی بزرگ کند و کلمات را می‌تواند هجی کند. آنها با یک

■ **ما به حس برگزیده شدن نیاز داریم یا به حس تیم بودن؟**

گاهی والدین اوهام عجیبی درباره فرزندان خود دارند. چندی پیش مصاحبه‌ای با یک پدر و مادر در صدا و سیما صورت گرفت و متعاقب آن روزنامه‌ها هم به آن پرداختند. آن پدر و مادر مدعی بود که کودک آنها توانایی‌های خارق‌العاده‌ای دارد چون مثلاً هفت، هشت ماهه بوده که راه افتاده است و کلمات را می‌تواند هجی کند. آنها با یک شعف عجیبی درباره کودک خود حرف زده و گفته بودند می‌خواهند انیشتین دیگری بسازند. امروز البته در میان والدین ایرانی افراد زیادی هستند که فرزند خود را به سمت چنین پرنگه‌هایی هل می‌دهند یعنی این وهم را ایجاد می‌کنند که فرزند آنها خاص، عجیب و نابغه‌است.

به نظر می‌رسد بدترین کاری که آدم می‌تواند با فرزند خودش انجام دهد این است که به او القا کند خاص، عجیب و تافته جدابافته است. این نشانه‌ای از تربیت آکوار یومی و گلخانه‌ای است که می‌خواهد فرزند را از دیگران ممتاز و متمایز نشان دهد و اجازه ندهد او ارتباط سالمی با محیط واقعی اطراف خود برقرار کند بنابراین او را به سمت حس برگزیدگی، نخعی و خودشیفتگی سوق می‌دهد و آسیب پذیرش می‌کند، چون در این صورت او خود را پادشاهی



سبک زندگی

سبک زندگی۸۸۹۸۴۷۱



بخش خصوصی ما در مقایسه با بخش خصوصی کشور‌های صنعتی حکم همان ماهی‌های آکوار یومی را دارد. صنایع ما به خاطر حمایت‌هایی که از آنها صورت گرفته حکم ماهی‌های پرورشی و آکوار یومی را یافته و تولیداتشان مزیت رقابتی ندارد بنابراین وقتی در بازارهای جهانی حضور پیدا می‌کنند به راحتی توسط رقبای خود بلعیده می‌شوند. اینها صورت و سیمای دیگری از همان کودکان ما هستند که در محیط‌های آکوار یومی بزرگ شده‌اند و نه در محیط‌های واقعی

می‌کنم منحل شود، یعنی یکی از کابوس‌های ثابت همیشگی‌ام انحلال اداره‌ای است که در آن کار می‌کنم. شب‌ها خواب می‌بینم که صبح شده و رفته‌ام اداره اما اداره بسته است و روی در ورودی کاغذی است که نوشته شده: تا اطلاع ثانوی تعطیل است. کوچک‌ترین تردیدی ندارم اگر در اداره‌مان تخته‌شد، مطمئناً ظرف ۴۸ ساعت از گرسنگی کاملاً هلاک شده و در ادامه به طرز مسالمت آمیزی خواهم مُرد، حالا ۲۴ ساعت بیشتر یا کمتر توفیر چندانی نمی‌کند به هر حال به آخر هفته نرسیده تلف خواهم شد. چرا؟ چون یاد نگرفته‌ام مهارت و هنر دیگری هم کسب کنم. یاد نگرفته‌ام همه تخم‌مرغ‌هایم را در یک سبد نگذارم. یاد نگرفته‌ام بازار مصرفی برای خودم دست و پا کنم و متناسب با آن بازار تولیدی داشته باشم.

قرار نمی‌دهند بلکه یاد از بر بال و پر می‌گیرند و گرم نگه می‌دارند و می‌چرخند تا آن جوجه‌هایی که در زیر آن لایه اهنکی پوسته قرار گرفته‌اند یخ نزنند، اما آیا این کار برای همیشه با همین روند جلو می‌رود؟ آیا خندمدار نیست که مثلاً یک پرند ۳۰ سال یا ۴۰ سال تمام روی جوجه‌هایش بخوابد و آنها را چرخاند و تر و خشک کند؟ ما به آن پرند چه می‌گوییم، چه صفتی به آن پرند نسبت می‌دهیم؟ آیا دادگاه علنی برایش تشکیل نمی‌دهیم و در همان جلسه اول دادگاه محکومش نمی‌کنیم که چرا داری وقت خودت و دیگران را تلف می‌کنی. این چه کاری است که ما می‌کنی؟ نمی‌گوییم کار تو خنده‌دار است و آدم برای همیشه روی تخم‌مرغ‌ها یا جوجه‌هایش نمی‌نشیند و از یک جایی به بعد آنها را رها می‌کند تا استقلال خود را بیابند و از عهده اداره خودشان برآیند. ما اینها را به آن پرند می‌گوییم اما به خودمان نگاه نمی‌کنیم که دقیقاً همان کارها را می‌کنیم. یعنی ۲۰ سال و ۳۰ سال و گاه ۴۰ سال و بیشتر چترمان را بر سر بچه‌ها می‌کنیم و با سیستم آکوار یومی، استقلال و هویت و کارایی را از آنها می‌گیریم. اگر من بدنام همیشه پدری هست -در حوزه‌های فردی- با همیشه دولتی هست -در حوزه‌های کلان‌تر- که از من حمایت بی‌قید و شرط کند یا من رشد خواهم کرد؟

ما به آن هرغ می‌خندیم اما از کاری که انجام می‌دهیم خنده‌مان نمی‌گیرد. موضوع این است که حمایت از یک جایی به بعد، رنگ و بوی خیانت را به خود می‌گیرد. آنچه در طبیعت می‌بینیم حمایت لازم است اما از یک جایی به بعد حمایت کم می‌شود. ما اینها را پیدا کردیم. مهارت جست و خیز، مهارت فرار از خطر، مهارت غذا پیدا کردن و دیگر و دیگر... گاهی ما باید مستندهای حیات وحش را ببینیم ببینیم و به خاطر آوریم که حمایت تا کجا باید صورت بگیرد. من وقتی بیش از حد حمایت کنم در واقع بخشی از استعداد کسی را ویران می‌کنم. اگر فی‌المثل وقتی سوار خودرو می‌شویم همیشه من باشم که مسئولیت به خاطر سپردن نام تقاطع‌ها و خیابان‌ها و بزرگراه‌ها را بپذیرم، در واقع نفر بغل دستی‌ام را در جهت‌یابی دچار مشکل می‌کنم به گونه‌ای که اگر من کنار او نباشم او نخواهد توانست مسیر را پیدا کند. در زندگی خود مثال‌هایی از این دست را تجربه کرده‌ایم که وقتی حمایت، «به اندازه» و در «مان مناسب» صورت نمی‌گیرد نه تنها نقش حامی را به خود نمی‌گیرد بلکه در نقش یک ویرانگر ظاهر می‌شود.

■ **بلوغ اقتصادی در ایران دیر اتفاق می‌افتد**

امروز برخی از کارشناسان بر این باورند که بلوغ اقتصادی در ایران بسیار دیر اتفاق می‌افتد و گاهی ممکن است کسی هرگز به این بلوغ اقتصادی نرسد. ما واقعاً آدم‌هایی را داریم که هرگز به این بلوغ نرسند، یعنی در ساد حمایت‌های خانواده، ارث و میراث، دولت یا نهادهای حمایتی بخوانند و به یک معنا افراد زی‌سادی در سیستم‌های دولتی هستند که این بلوغ را تجربه نمی‌کنند چون مثلاً بودجه‌ای دست آنها می‌رسد و آنها نهایتاً آن بودجه را به بخش‌های مختلف تخصیص می‌دهند اما مدیر بخش خصوصی اینطور نیست که از جایی به او بودجه برسد، بلکه او خود باید در بازار تقلا کند و درآمذاری داشته باشد و هر اندازه که بخش خصوصی واقعی در یک کشوری ریشه‌دار و قریه باشد می‌توان به این نتیجه رسید که بلوغ اقتصادی در آن کشور بین افراد روی داده است.

نگاه



پنج نکته در تربیت کودکان مولد

آفرین بی‌پشتوانه نثار فرزند خود نکنید

■ محمد مهر

اگر می‌خواهیم کودک مولد و غیر وابسته تربیت کنیم دقیقاً چه کاری باید انجام دهیم؟ فرض بگیریم که شما ۲۰ سال بیشتر پیش فرزند خود نیستید که البته با شرایط فعلی ازدواج‌ها به نظر می‌رسد فرض چندان دور از ذهن و اغراق شده‌ای نیست. احتمالاً سال‌های همراهی والدین با کودک یا کودکان خود به همین رقم نزدیک باشد. امروز دیگر اینطور نیست که ما نیم قرن و بیشتر در کنار والدین خود زندگی کنیم چون فاصله سنی ما با پدر و مادران خود دیگر ۱۶ سال و ۱۷ سال و ۲۰ سال نیست، فاصله سنی ما با پدران و مادران خود گاهی ۴۰ سال و بیشتر حتی نیم قرن می‌شود از آن سو سال‌های همراهی با والدین آب رفته است. با این تفصیل فرض کنید شما ۲۰ سال بیشتر کنار فرزند خود نیستید بنابراین در این ۲۰ سال باید او را آماده کنید که بتواند از عهده زندگی خود برآید. از آن سو توجه کنید که گفته می‌شود شالوده و شخصیت یک انسان از همان سه سالگی ریخته می‌شود پس اگر ما می‌خواهیم فرزند خود را متکی به توانایی‌های خود و مولد بار بیآوریم از همان کودکی باید آغاز کنیم.

۱- **آیا من والد مولد هستم؟**

نکته اول این است که ما خود باید عامل به آن چیزی باشیم که می‌خواهیم به کودک خود منتقل کنیم. فرض کنید شما می‌خواهید مدیریت زمان را به کودک خود بیاموزید چون نمی‌توان یک زندگی مولد داشت در عین حال به مهارت مدیرتی زمان چیرگی نداشت اما آیا اگر شما نتوانسته باشید مدیریت زمان را در زندگی خود جاری و درونی کنید آیا می‌توانید به کودک خود منتقل کنید؟ اگر شما ارزش زمان را در زندگی خود به حساب نمی‌آورید آیا می‌توانید چنین ارزشی را به فرزند خود یادآور شوید. بنابراین اگر می‌خواهید کودک خود را مؤثر و مولد پرورش دهید اول از همه باید آن مفاهیم و ارزش‌ها در زندگی شما درونی شده باشد چون اولین و مؤثر ترین الگوی رفتاری برای کودک، شما هستید.

۴- **کم‌فرزندی، تربیت محافظه کارانه و اجازه ندادن برای تجربه**

از وقتی تعداد فرزندان در خانواده‌ها کم و کمتر شده والدین درباره تجربه‌های کودکان خود با سنجشگری بیشتری رفتار می‌کنند، علت این کار شاید به خاطر آن باشد که والدین محافظه کارتر شده‌اند و می‌دانند که یک پادو فرزند بیشتر دارد و مثلاً به شدت او آنها مراقبت چون مثلاً وقتی کسی یک فرزند داشته باشد اگر

همان یک فرزند را از دست دهد در واقع از پدر و مادری افتاده است پدر و مادری که پنج یا شش فرزند دارند. این محافظه کاری‌اما از آن سو باعث می‌شود کودکان ما دچار فقر تجربی شوند. مثلاً ما به آنها اجازه نمی‌دهیم که با ابزارها کار کنند -اگرچه محدودیت‌هایی در این باره وجود داشته‌اید و کودک شما عمل می‌نظرد. شیشه عسل را بالا بگیرد و از او بپرسید به نظر این عسل از کجا آمده است؟ تا زمانی که شما این سؤال را طرح نکرده‌اید احتمالاً برای کودک شما بودن شیشه عسل در آن جا یک امر بدیهی باشد اما وقتی می‌گویید آن عسل از کجا آمده است؟ بدیهی بودن آن شیشه عسل را زیر سؤال می‌برید بنابراین او هم از خود خواهد پرسید این شیشه عسل از کجا آمده است؟ آن وقت می‌توانید به زبان ساده بپد آمدن یک شیشه عسل را توضیح دهید که مثلاً زنبورها مدام بین گل‌ها و کندوها در رفت و آمد هستند و شهد گل‌ها را می‌خورند و در نهایت بعد از کلی تلاش مقداری عسل تولید می‌شود. می‌توانید حتی گاهی اگر امکان دارد کودکان را در متن طبیعت قرار دهید یعنی آن‌جا که مایحتاج زندگی ما تولید می‌شود. فرض کنید به یک مزرعه برنج ببرید و کشاورزانی را نشان دهید که سرسختانه تلاش می‌کنند تا ساقه‌های نورس برنج - شل‌توک‌ها- کاشته شوند. به آنها

توضیح دهید که این کشاورزها با پشت‌هایی خمدیده مجبورند در این شرایط دشوار کار کنند تا برنجی به دست آید. در آن صورت وقتی کودک آن برنج را می‌خورد متوجه می‌شود که تلاش و کوششی پشت آن برنج به کار رفته است بنابراین شاید سعی کند حتی یک دانه برنج هم هدر نرود که مایحتاج زندگی ما تولید می‌شود. فرض کنید به یک مزرعه برنج ببرید و کشاورزانی را نشان دهید که سرسختانه تلاش می‌کنند تا ساقه‌های نورس برنج - شل‌توک‌ها- کاشته شوند. به آنها

توضیح دهید که این کشاورزها با پشت‌هایی خمدیده مجبورند در این شرایط دشوار کار کنند تا برنجی به دست آید. در آن صورت وقتی کودک آن برنج را می‌خورد متوجه می‌شود که تلاش و کوششی پشت آن برنج به کار رفته است بنابراین شاید سعی کند حتی یک دانه برنج هم هدر نرود که مایحتاج زندگی ما تولید می‌شود. فرض کنید به یک مزرعه برنج ببرید و کشاورزانی را نشان دهید که سرسختانه تلاش می‌کنند تا ساقه‌های نورس برنج - شل‌توک‌ها- کاشته شوند. به آنها توضیح دهید که این کشاورزها با پشت‌هایی خمدیده مجبورند در این شرایط دشوار کار کنند تا برنجی به دست آید. در آن صورت وقتی کودک آن برنج را می‌خورد متوجه می‌شود که تلاش و کوششی پشت آن برنج به کار رفته است بنابراین شاید سعی کند حتی یک دانه برنج هم هدر نرود که مایحتاج زندگی ما تولید می‌شود. فرض کنید به یک مزرعه برنج ببرید و کشاورزانی را نشان دهید که سرسختانه تلاش می‌کنند تا ساقه‌های نورس برنج - شل‌توک‌ها- کاشته شوند. به آنها

۳- **استفاده از آفرین به مثابه اسکناس‌های بی‌پشتوانه**

والدین ما گاهی مثل کشورهایی که بدون پشتوانه، اسکناس چاپ می‌کنند و به سه بازار می‌ریزند و به این ترتیب در کشور خود تورم ایجاد می‌کنند به شکل افسار گسیخته و بی‌برنامه‌ای از سیستم‌های پادش بهره می‌برند و بدون پشتوانه فرزند خود را غرق در آفرین می‌کنند. فرزند آنها می‌خواهد می‌گوید آفرین، فرزندشان نمی‌خواهد می‌گوید آفرین بخواب. فرزند آنها غذا می‌خورد می‌گوید آفرین که ولغظ‌ای آن را خواسته است، پس بهتر است ما برای خود زندگی کنیم و از ترس قضاوت شدن به کودک خود خیانت نکنیم.